

باشد که نسیم آزادی بر خاک میهن بوزد



نامه ۳۲۰ فعال حقوق بشری و مدنی به حسین رونقی

ما همراه با خانواده، دوستداران و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمی‌توانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی به اسم ایران را می‌شکنیم.

ما فعالان حقوق بشری، سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگاران هم‌وطنت ضمن تاکید بر خواسته‌های برحق تو و ارج نهادن بر رشادت، استقامت و فعالیت‌های حقوق بشری و مدنیات در راستای آزادی بیان و مبارزه با سانسور در ایران، نگران سلامتیات هستیم.

در فضای خفقانی که هر روز بیش از پیش شهروندان ایرانی را اسیر خود کرده است، بودن و ماندگاریات را ارزشمند دانسته و درخواست شکستن اعتصاب غذایت را داریم.

همراهیات را در کنار مبارزه دیگر فعالان برای رسیدن به آزادی و دموکراسی لازم دانسته و از تو می‌خواهیم به اعتصاب غذای خود پایان دهی.

از فشارهای وارد شده بر جسم و روح که از روز نخست به آن دچار شدی آگاهیم و هم‌دلانه روزهایی را که بر تو می‌گذرد نگاه می‌کنیم.

ما رفتار جمهوری اسلامی با تو و دیگر زندانیان سیاسی - عقیدتی را محکوم می‌کنیم.

ما همراه با خانواده، دوستداران و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمی‌توانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب
غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی
به اسم ایران را می‌شکنیم.

همراهان تو در چهار گوشه‌ی جهان:

ا. مومنی، ا. نظریان، آبتین غفاری، ابوالفضل اسلامی، احسان بداغی،
احسان منصوری، احمد آزاد، احمد رافت، احمد منتظری، اردوان ارشاد،
اردوان روزبه، ارسلان ضیایی، ارسلان کهنمویی پور، آرش آبادپور،
ارشاد علیجانی، آرمان رضاخانی، آرنوش ازرحیمی، آریا خسروی، آزاده
اسدی، اسماعیل ختائی، آسیه امینی، اشکان یزدچی، اعظم بهرامی،
اکبر سیف، اکبر معارفی، امید پیوندی، امید کشتکار، امید کوهی،
امیر بیگلری، امیر پیشداد، امیر رشیدی، امیر صحتی، امیر وارسته
حیدری، امیرحسین سراجی، امیرحسین فتوحی، امیررضا امیربختیار،
امین سرخابی، انور میرستاری، آیدا سعادت، آیدا قجر، ایرج
باقرزاده، آینده آزاد، بابک اجلالی، بابک داد، باقر ابراهیم زاده،
بهداد ثابت آزاد، بهروز بیات، بهروز حشمت، بهروز معظمی، بهزاد
مهرانی، بهزاد مهرانی، بهزاد میرزایی، بهمن امینی، بهمن مبشری،
بهمن نیرومند، بهناز مهرانی، بیژن افتخاری، بیژن صف سری، بیژن
لطیفی، پرتو نوری علا، پروانه سلطانی، پروانه وحیدمنش، پروین
کهزادی، پویا جهاندار، جعفر قدیم خانی، جلال ایجادی، جمشید
خونجوش، جهان‌شاه جاوید، حامد ابراهیمی نژاد، حامیان مادران پارک
لاله لس‌آنجلس، حبیب تبریزیان، حسن زرهی، حسن طالبی، حسن فرشتیان،
حسن نایب هاشم، حسین افصحی، حسین باقرزاده، حسین تقی زاده، حسین
دولت آبادی، حسین سبحان‌اللهی، حسین علوی، حسین علیزاده، حمید
جاودان، حمید زیارتی، حمید صدر، حمید مافی، حمیدرضا ظریفی نیا،
حنیف مزروعی، دارا عزیزی، داریوش وثوقی، داوود نوائیان، دنیا
اکبری، راضیه (پری) نشاط، رامین خرسندی، رحیم شام بیاتی، رضا
اغنمی، رضا اکرمی، رضا چرندابی، رضا دقتی، رضا سیاوشی، رضا صدیق،
رضا علیجانی، رضا فانی یزدی، رضا قاضی نوری، رضا قریشی، رضا
مبین، رضا مرزبان، رضا هیوا، رضا ولی زاده، رضوان مقدم، روح‌الله
زم، روحی شفایی، روزبه میرابراهیمی، روژین محمدی، رویا طلوعی،
رویا مبشری، رویا ملکی، زهرا ربانی املشی، زهره حبیب محمدی، زیبا
میرحسینی، زینت اسماعیل زاده، ساجده عرب سرخی، سامان رسول پور،
سانیا عوضپور، سپیده پورآقایی، سپیده فارسی، سجاد شاهمرادی، سجاد
ویس مرادی، سحر رضازاده، سرژ آراکلی، سعید آگنجی، سعید پورحیدر،
سعید پیوندی، سعید جعفری، سعیده بهرامی، سعیده سهرابی، سلمان

سیما، سهراب بهداد، سهیل پرهیزی، سورنا هاشمی، سوسن محمدخانی
غیاث وند، سوفیا صدیق پور، سولماز ایکدر، سیامک فرید، سیامک
مویدزاده، سیاوش صفوی، سیاوش عبقری، سید ابراهیم نبوی، سید اکبر
روحانی، سید علی بنی جمالی، سید مجتبی واحدی، شادی صدر، شاهین
انزلی، شاهین فاطمی، شاهین نوربخش، شروین نکوئی، شکوه نجم آبادی،
شهاب الدین شیخی، شهاب فیضی، شهرام قنبری، شهره عاصمی، شهزاده
نظرآوا، شهلا بهاردوست، شهلا عبقری، شهین نوائی، شیوا نوجو، صابر
عباسیان، صبری نجفی، صدرا سمناهی رهبر، طلعت یگانه تبریزی، طیبه
علیرضایی، عباس خرسندی، عباس معروفی، عبدالحمید معصومی تهرانی،
عبداله گدازگر، عصمت بهرامی، علی افشاری، علی اکبر قنبری، علی،
اکبر مهدی، علی پیرسان، علی تارخ، علی تقی پور، علی حسین قاضی
زاده، علی دماوندی، علی راجی، علی طایفی، علی عبدی، علی فاتحی،
علی فتوتی، علی قلی زاده، علی کلائی، علی مهتدی، علی هنری، علیرضا
کریم زاده، غریبا طالبیان، فاریا بارلاس، فاطمه عرب سرخی، فرشاد
توماج، فرشاد ملک احمدی، فرشید آذرنیوش، فرشید فاریابی، فرهاد
ثابتان، فرهاد صوفی، فرهاد طالبیان، فرهاد نعمانی، فرهاد نوری،
فرهمند علیپور، فرهنگ قاسمی، فروغ جواهری، فریبرز مهران ادیب،
فرید مهران ادیب، فریدون معزی مقدم، فیروزه رمضان زاده، فیروزه
فولادی، کاران صدر، کاظم ایزدی، کاظم کردوانی، کامبیز شبانکاره،
کامبیز غفوری، کامران بهنیا، کامیار بهرنگ، کاوه آهنگری، کاوه
شیرزاد، کاوه کرمانشاهی، کتایون پزشکی، کتایون شیبانی، کتایون
عظیمی فرد، کمال بایرام زاده، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی
ایران - برلین، کورش صحتی، کیانوش رضانی، کیانوش سنجر، کیوان
فروزان، گرجی مرزبان، گودرز اقتداری، گیسو جهانگیری، لیدا پرچمی،
لیدا حسینی نژاد، ماسیس عزیزخانیان، مائده سلطانی، مجید تمجیدی،
مجید محمدی، مجید نیکنام، محبوبه عباسقلی زاده، محسن نژاد، محمد
بهبودی، محمد شمس، محمد صادقی، محمد قلیخانی، محمدجواد دردکشان،
محمدحسین جعفری، محمدرضا فطرس، محمدرضا کلانی، محمدرضا نیکفر،
محمدعلی مهرآسا، محمود ایمانی، محمود مهران ادیب، مرتضی کاظمیان،
مرتضی ملک محمدی، مرتضی نگاه، مرجان افتخاری، مرسده هاشمی، مریم
اهری، مریم روزبهانی، مزدک عبدی پور، مزدک نصیری، مسعود اکبری
راد، مصطفی خسروی، مقداد بریمانی، ملیحه محمدی، منصور معدل،
منصوره شجاعی، منصوره فتحی، منوچهر محمدی، منوچهر مقصودنیا،
منوچهر یزدیان، مهدی اقدم، مهدی امینی، مهدی سعیدپور، مهدی
فتاپور، مهدی محسنی، مهدی معتمدی مهر، مهدی نخل احمدی، مهدی
نوذر، مهدی یارمحمدی، مهران براتی، مهرانگیز کار، مهرداد احسان
پور، مهرداد درویش پور، مهشید راستی، مهناز پراکند، مونا کاشف،

کاظم کردوانی، میثاق پارسا، میثم رودکی، میثم معتمدنیا، نادر انتصار، نادر هاشمی، نازک افشار، ناصر پاکدامن، ناصر رحمانی نژاد، ناهید جعفر پور، نسترن هادوی، نسرين ابراهیمی، نسرين الماسی، نسیم سرابندی، نصیر امامی، نگین بانک، نوشابه امیری، نوشین شاهرخی، نیکروز اولاد اعظمی، نیلوفر بیضایی، نیلوفر رستمی، هایده قهرمانی، همایون مهمنش، ویدا حاجبی، ویدا فرهودی، یوحنا نجدی، یوسف سهرابیان.

چپ ایران در راه تبدیل شدن به نیروی اجتماعی چه موانعی پیش روی دارد؟

شیدان وثیق



پرسش و پاسخی با نشریه خاک(*) (بخش سوم)

چپ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چپی دیگر را در فرایند جنبش‌های اجتماعی و رخدادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

شیدان وثیق معتقد است: آن فاعل جمعی، انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزندهی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار - و نه مستمر و پایدار - با برآمدن رخداد‌های بزرگ اجتماعی، شکل می‌گیرد. از یکسو، سیستم موجود قشرهای وسیع اجتماعی در سطح ملی و جهانی را وارد میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی می‌کند اما از سوی دیگر فاعل جمعی سیستم برانداز سر بر نمی‌آورد. بر نیروهای فعال اجتماعی است که علل مختلف و از جمله جامعه‌شناسانه و اجتماعی چنین کسری یا فقدان را در هر جا به طور مشخص بررسی و ریشه‌یابی کنند.

می‌دانیم که انقلاب همواره در طول تاریخ کار یک اقلیت بوده است،

یک اقلیت آگاه و انقلابی. در جهان طی سه دهه گذشته شاهد حوادثی همچون فروپاشی اولین تجربه بزرگ دگرخواهانه در شوروی، جهانی شدن اقتصاد به شکلی گسترده و شتابان، به صدا در آمدن ناقوس پایان تاریخ و برآمدن نظم نوین جهانی بوده ایم.

آیا فکر نمی کنید این حوادث موجب: یک- از بین رفتن خواست تغییر بنیادی و استیصال توده های وسیع مردمی که همواره به دنبال دگر سازی بودند و دو- بی برنامگی انقلابیون و عدم دارا بودن آلترناتیو و استراتژی برای تغییر با رها کردن سنت های مبارزاتی گذشته شده است؟ و آیا فکر نمی کنید ما با فقدان اندیشه و نیروی انقلابی در قدم اول روبرو ستیم؟

اگر به صورت مشخص تر بخواهیم ایران را مورد بررسی قرار دهیم ، با توجه به بغرنج ها و مشکلاتی که پیش روی چپ بطور عمومی در جهان وجود دارد (شکست افقها و طرحهای پیشین، عدم وجود استراتژی و آلترناتیو عینی و مساله تشکل یابی و فقدان شکلهای نوین سازماندهی عمل جمعی)، در شرایط مشخص ایران این موانع چگونه ترجمه میشوند؟ و علاوه بر آن با در نظر داشتن وجود استبداد شدید داخلی و عدم وجود يك سنت قدرتمند کارگری و احزاب چپ و حتی حداقل فضا برای فعالیت چپ و نیز وجود سنتهای غیراجتماعی و فرقه ای، چپ ایران (انقلابی و غیرانقلابی) در راه تبدیل شدن به نیرویی اجتماعی و با جایگاه تثبیت شده در جامعه چه موانعی پیش روی دارد و چگونه خواهد توانست خود را از آنها برهاند و یا راه درست رهایش از این بغرنج ها چیست؟

شیدان وثیق:

رخدادهای بزرگ اجتماعی برای تغییرات بزرگ اجتماعی همواره به گونه ای امر توده ای بزرگی از مردم بوده است. چنین توده ای، با این که از نظر کمی اقلیتی را تشکیل میدهد، اما اراده و خواست او، در شرایطی، مکانی و لحظه ای از تاریخ و زمان که رخداد اجتماعی فرا میرسد، چه بسا غافلگیرانه و نابهنگام، به اراده و خواست اکثریت عظیم تبدیل میشود و انقلاب را به همراه می آورد. ویژگی انقلابهای اجتماعی و یک تمایز آنها با کودتا ها و عملیات گروه های پیشتاز در همین جا است.

اما فروکش خواست تغییر بنیادین و در همین راستا افول چپ خواهان چنین تغییراتی، چپی که من چپ دیگر یا رهایی خواه می نامم، در

جوامع مختلف امروزی محصول عوامل مختلفی است که شما به پاره‌ای از آن‌ها در طرح پرسش‌های‌تان به خوبی اشاره می‌کنید. از جمله محصول شکست فاجعه بار سوسیالیسم واقعاً موجود در سده بیستم در ایجاد آن جامعه‌ای است که نوید می‌داد. با این حال، مشکل اصلی را باید در جایی دیگر نشان داد. در آن جا که امروزه خودِ تعریف و معنای «چپ»، «سوسیالیسم»، «سیاست» و «تغییر بنیادین» و... دست‌خوش تغییر و بحران شده‌اند. به گونه‌ای که دوباره باید و چه بسا از سر، آن‌ها را بازبینی، بازتعریف و بازسازی کرد.

پرسشی که امروزه، بیش از هر زمان دیگر، خود را با شدت و بغرنجی روز افزون مطرح می‌سازد، پرسشی که در حقیقت از آغاز پیدایش افکار نوین سوسیالیستی و کمونیستی با نام و نشان مارکس و مارکسیسم سرشته شده است، پرسش کدام چپ، کدام سیاست، کدام تغییر بنیادین، کدام فاعل جمعی انقلابی و کدام شکل از خودسازماندهی است. در بخش‌های پیشین این پرسش و پاسخ به جنبه‌هایی از این مسائل پرداخته‌ام. در این جا به نکات دیگری می‌پردازم که در عین حال پاسخی می‌تواند به پرسش‌های جدید شما باشد.

می‌دانیم که جنبش جهانی چپ برآمده از مارکسیسمی که هیچ‌گاه یگانه نبوده است سه سِکانس تاریخی را پشت سر گذاشته است. امروزه هر سه آن‌ها را باید پایان یافته تلقی کنیم. سِکانس نخستین را که مارکسی می‌نامیم از مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸ آغاز و با کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ خاتمه پیدا می‌کند. در این جا، شیوه‌ی «طبقه علیه طبقه» بر اندیشه و عمل چپ مارکسیستی حاکم است. سیاست‌رہایی‌خواه از فرایند مبارزه‌ی دو طبقه‌ی مطلق و آنتاگونیست، پرولتاریا و بورژوازی، از تصرف قدرت سیاسی و دولت توسط طبقه‌ی کارگر صنعتی آگاه و متشکل می‌گذرد. طبقه‌ای که به حکم موقعیت ویژه‌اش در نظام سرمایه‌داری، رسالت نجات بشریت را تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام امحای طبقات و دولت بر عهده دارد. در سِکانس دوم که سوسیال-دموکراتیک می‌شناسیم، چپ مارکسیستی به سوی ایده‌ی عدم امکان و حتا ضرورت برچیدن نظام سرمایه‌داری روی می‌آورد. در این جا، جمع مالکیت، سرمایه، کار مزدوری، بازار و دولت، به منزله تنها نظم عقلانی، عملی و ممکن بشری به رسمیت شناخته می‌شود. سرانجام سِکانس سوم را که لنینی-استالینی یا به طور عام‌تر سویتیک می‌خوانیم، از انقلاب اکتبر یا تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در روسیه در سال ۱۹۱۷ آغاز و با فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در سال ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این جا،

مارکسیسمی که خواهان محو دولت بود به ایدئولوژی و سیاستِ حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی-دولتی به جای شیوه‌ی جنبشی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت مسیحایی قیومیت بر انسان‌ها و هدایت جابرانه‌ی امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد.

چپ مارکسیستی ایران در متن این سِکانس سوم شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایرانی از ابتدای تولد تحت تأثیر شیوه‌ی تفکر و عمل بلشویک‌ها که در اوایل سده‌ی بیستم در نوار مرزی شمال ایران فعالیت داشتند قرار می‌گیرند. آن‌ها نیز - از فرقه‌ی کمونیست ایران و حزب توده تا سازمان‌های چریکی، مارکسیستی-لنینیستی و غیره در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ - همگی، به جز شاید گروه خلیل ملکی و برخی محافل مستقل روشنفکری، در منظومه‌ی ایدئولوژیکی، نظری و سیاسی مارکسیسم سویتیک به وجود آمده و رشد می‌کنند.

بدین سان، چپِ دِگر، چه در ایران و چه در جاهای دیگر، ناگزیر تنها می‌تواند در گسست از دو چپ قدرت‌طلبِ توتالیتر و اطلاق‌طلبِ نظم موجود سرمایه‌داری به وجود آید. در هر جا و مکان، در سطح ملی و جهانی، دست به ابداع و تاسیس ایده‌ها، نظریه‌ها، راه‌کارها و اشکال نوین زند. چه سرآغاز چپِ رهایی‌خواه در گذشته‌ی او نیست بلکه پیشاپیش او باید سربلند کند. برای ایجاد چنین چپی البته می‌توان و باید شرط‌بندی و مبارزه کرد، اما برآمدن آن در وضعیت امروز جهانی بسی دشوار و بغرنج است.

این چپ، در فرایند مبارزات و تلاش‌هایش، در درجه اول باید به سه پرسش زیر پاسخ گوید. موانع پیش‌روی او برای تبدیل شدن به نیروی تعیین کننده‌ی اجتماعی در دشواری پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست.

- یکی، مسأله‌ی **تغییر وضع موجود** است. تغییر اوضاع اجتماعی و وضعیت مردم امروزه در گرو حل دو مناسبات سخت پیچیده و سر در گم قرار گرفته است. از یکسو، مناسبات سرمایه‌داری که غالب هستند و عمل می‌کنند خصلت عمومی و جهانی پیدا کرده‌اند و بیش از پیش راه به‌روزی و برابری در جوامع را محدود و مسدود می‌کنند و از سوی دیگر با جهانی‌شدن و به هم پیوسته شدن امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف، راه‌حل‌های ملی و محلی به میزانی بی‌سابقه و تعیین کننده، بدون همراهی منطقه‌ای و بین‌المللی، نا ممکن می‌شوند.

تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه کشورهای جهان و از جمله در جامعه ایران وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه شده است. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت (راه حل سوسیالیسم دولتی) و یا اصلاحات رفرمیستی توسط «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه (راه حل سوسیال‌دموکراتیک)، در هر جا که طی یکصد سال گذشته تجربه شده‌اند، هر دو نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی، نه برابری و نه بهزیستی برای مردم (حداقل برای بخش عظیمی از مردم) می‌آورند. امروزه پرولتاریک تصاحب جمعی و دموکراتیک نیروهای مولده و کنترل جمعی آن‌ها در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

در چنین شرایطی و به طور نمونه در جامعه ایران، می‌دانیم که سه اصل جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین که ما لائیسته می‌نامیم، اگر چه، بدون تردید، بنیادهایی اساسی آلترناتیوی در برابر نظام استبداد دینی کنونی می‌باشند و از این نگاه پیش‌شرط‌های هر گونه تحول و دگرگونی در کشور ما را تشکیل می‌دهند، اما این‌ها همه به تنهایی راه‌حل و پاسخی به چگونگی برون رفت از مناسبات اقتصادی حاکم در ایران که آمیزشی از سرمایه‌داری و اقتصاد رانتی متکی بر دولتی مستبد و فعال‌مایشاست، به دست نمی‌دهند. برای دگرگون ساختن چنین مناسباتی، ما نیاز به ایده‌ها و راه‌کارهایی نوین و بدیع داریم که از هم‌اکنون و نه در آینده‌ای نامعلوم باید در دستور کار نظری و تجربی و مبارزات سیاسی- اجتماعی خود قرار گیرند.

- پرسش دوم در باره‌ی چند و چون نیروی است که حامل چنین تغییراتی می‌تواند شود. در چپ سنتی، نقش فاعل اجتماعی را پرولتاریا و «حزب طبقه کارگر» ایفا می‌کردند. اما طبقه‌ی کارگر جمعی، صنعتی و مولد یا پرولتاریایی که در مرکز بینش^۱ فرجام‌گرایانه- و مسیحایی قرار داشت و مارکس از آن چون «جنبش اکثریتی عظیم به نفع اکثریتی عظیم» (مانیفست) نام می‌برد، طبقه‌ای که تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم بر رسته و نیرویش^۲ افزوده می‌شد، امروز نه تنها رو به تقلیل می‌رود بلکه از انسجام، اتحاد، خودآگاهی و خود- سازماندهی طبقاتی‌اش^۳ کاسته می‌شود. چنین وضعیتی، بیش^۴ از آن که اتفاقی یا گذرا باشد، ترجمان تغییر و تحولات ساختاری و اجتماعی است. به این معنا که تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید،

اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی می‌ماند، اما جایگاه انحصاری و سیادت سابق خود از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گستره‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خود-آگاهی ضد سرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش‌های ضد سیستمی نمی‌شود، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به مثابه‌ی بخش قابل توجهی از این جنبش‌ها حفظ می‌کند.

پیش از این در بخش‌های قبلی این پرسش و پاسخ گفتیم که این سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه امروزه بر «کلیت جامعه» در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... حاکم شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. با این همه اما فاعل جمعی تغییر دهنده‌ی سیستم هم چنان شکل نمی‌گیرد و پرسش کدام قشرهای اجتماعی تغییر دهنده و کدام شکل‌گیری نیروها هم چنان بی پاسخ مانده است.

- سرانجام به پرسش سوم در باره‌ی نوع سازماندهی جمعی می‌رسیم. در این جا دو بینش و شیوه‌ی اقتدارگرایانه را همواره تجربه کرده و می‌کنیم. از یکسو، در سیستم‌های مدرن و دموکراتیک کنونی، تحزب به طور عمده به وسیله‌ی گروه‌هایی از نخبگان بورژوازی، متخصصان، کارشناسان و سازندگان «افکار عمومی» چون رسانه‌های عمومی عمل می‌کند. از سوی دیگر، در سیستم و بینش چپ کلاسیک نیز، به همان سان، تنها «افرادی خاص» محدود و معین که خود را صاحب «علم سوسیالیسم» می‌دانند، رسالت رهبری جماعت از طریق فرمانروایی «حزب- دولت» را بر عهده می‌گیرند. این دو بینش در حقیقت از یک سنخ می‌باشند. هر دو از یک خاستگاه واحد مذهبی یعنی از اعتقاد به نقش مهدوی یا مسیحایی نیروی جدا از جامعه، بر فراز آن و حاکم بر آن بر می‌خیزند.

اما در برابر این دو سیستم نظری و فلسفی، ما بینش دیگری را ما قرار می‌دهیم که از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی و از سوی دیگر بر فاصله گرفتن از قدرت و دولت و تحزب سنتی تأکید می‌ورزد. نزد این بینش، قابلیت‌ها و توانایی‌ها از آن جا ناشی می‌شوند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند نمونه‌های عالی فضای آزاد، دمکراتیک و پر چالش تبادل و تقابل نظری باشند که در فرایند آنها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با

مراوده‌ی فکری و برنامه‌های آمیزش^۱ می‌یابند و خودِ شهروندان در این فرایند، نقش^۲ فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام، مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی کردن از دیگران و بدون نماینده کردن دیگران به جای خود.

از این رو باید در پی اشکال خود سازماندهی دیگری باشیم. اشکالی که هر گونه انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و سیادت‌طلبی را رد و مشارکت مستقیم و بدون واسطه‌ی همه‌ی داوطلبان و مداخله^۳‌گران را به صورتی برابری و دموکراتیک تشویق کنند. فعالیت عملی و نظری چپ^۴ دیگر در جهت چنین سازماندهی نوین تنها می‌تواند در گسست از تحزب کلاسیک و اشکال سنتی سازماندهی انجام پذیرد. آن گونه سازماندهی مشارکتی و جمع‌ای که نگاه به تصرف قدرت، تبدیل شدن به حزب- دولت و حاکمیت بر جامعه را نداشته باشد.

در پایان این پرسش و پاسخ و با سپاس از نشریه خاک در متحقق ساختن آن، از بحث خود چه نتیجه‌ای می‌توانم بگیرم؟ این که امروزه، در برابر شکل‌گیری چپ^۵ دیگر یا رهایی‌خواه، چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان، بغرنج‌های حل نشده‌ای موانع راه می‌باشند. آن‌ها را در خطوط اساسی و در سه پرسش اصلی مورد توجه قرار دادیم: کدام تغییر وضع موجود؟ کدام فاعل جمعی انقلابی؟ و کدام اشکال دگر از خود-سازماندهی؟ برآمدن چپ^۶ رهایی‌خواه وابسته به چگونگی پاسخ دادن او به این پرسش‌ها در گسست از چپ^۷ توتالیتار و چپ^۸ اداره‌کننده‌ی نظم موجود سرمایه‌داری است. اما شکل‌گیری چنین چپی امروز در شرایط فعلی، نیاز به زمان دارد. نیاز به تلاش‌های فراوان نظری و عملی دارد. مهم تر از هر چیز نیاز به شکوفا شدن جنبش‌های سیاسی-اجتماعی در نفی نظم موجود و برآمدن رخداد‌های نامترقبه و نابهنگام دارد.

چپ^۹ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چپی دیگر را در فرایند جنبش‌های اجتماعی و رخداد‌هایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

پاریس

۲ ژوئن ۲۰۱۲

(*) <http://khakpress.com>

در باره شخصیت کاریزماتیک خمینی

گفتگوی مهدی فلاحتی با مهرداد درویش پور و رضا علی جانی

صدای امریکا

برای دیدن این برنامه به پیوند زیر نگاه کنید

<http://www.youtube.com/watch?v=Rcvu67X1VUg>

چرا در غرب حامیان تغییرات بنیادین مقبولیت عمومی ندارند ؟

شیدان وثیق

پرسش و پاسخی با نشریه خاک (*) (بخش دوم)

... ما امروزه، همان‌گونه که اشاره کردید، با برآمدن جنبش‌های اعتراضی کما بیش گسترده در برخی از کشورهای غربی رو به رو هستیم. این مبارزات بویژه از سوی جوانان، زحمتکشان، فعالان سندیکایی، اجتماعی و انجمنی و در عین حال بخش‌هایی از آن چه که طبقه متوسط می‌نامند، انجام می‌پذیرند. از سوی آن قشرهای اجتماعی که سخت زیر فشار بی‌عدالتی و سلطه‌ی سیستم حاکم سرمایه‌داری ملی- جهانی قرار گرفته‌اند...

خاک :

شیدان وثیق معتقد است که در جریان انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه تغییر سیستم در دستور کار هیچ یک از جریان‌های چپ (حتا تا حدودی جریان‌های چپ رادیکال) قرار نداشت. در این باره نه خود سوسیالیست‌ها و فرانسوا هولاند ادعایی دارند و نه جریان‌های چپ رادیکال فرانسه و جهان باید دچار توهم و تخیل شوند.

به صورتی گذرا در بخش نخست به انتخابات فرانسه پرداخته شد. در بخش دوم علت حاشیه‌ای بودن و عدم حضور نیروهای چپ رادیکال در مرکز سیاست موضوع گفتگوی ما است. در بخش سوم نیز به معضلات حضور چپ در مرکز و متن اصلی سیاست ایران، به مثابه آلترناتیوی برای تغییر پرداخته خواهد شد.

گفته‌اید که بخشی از آرای هولاند نتیجه‌ی تنفر از برنامه‌های نئولیبرالی و ریاضتکشی سارکوزی بوده است. در ادامه شما دو عامل را در رابطه با امکان خروج از بحران سرمایه‌داری در فرانسه و اروپا ذکر کرده‌اید:

یکم: جنبش‌های سیاسی- اجتماعی‌برای‌تغییرات‌بنیادی ضد سیستمی در فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری رشد، تداوم، و گسترش پیدا کنند.

دوم: این که این جنبش‌های سیاسی- اجتماعی قادر به ارائه راه حل‌هایی آلترناتیوی و جایگزینی نه تنها در سطح ملی بلکه منطقه‌ای و جهانی شوند.

آنچه از اخبار شنیده می‌شود حاکی از رشد اعتراضات و رای منفی به ریاضتکشی اقتصادی در ایتالیا، آلمان و یونان است.

آیا این تحولات نوید از تغییر می‌دهند؟

اما پرسش اصلی این است که چرا خواست تغییر بنیادین در حاشیه سیاست قرار دارد؟ یا گروه‌های حامی‌چنین‌تغییر مقبولیت عمومی ندارند؟ این مساله ناشی از چیست؟ و در ادامه شما از چه نوع جنبشی و کدام تغییر بنیادین سخن می‌گویید؟

شیدان و ثیق:

ما امروزه، همان‌گونه که اشاره کردید، با برآمدن جنبش‌های اعتراضی کمابیش گسترده در برخی از کشورهای غربی رو به رو هستیم. این مبارزات بویژه از سوی جوانان، زحمتکشان، فعالان سندیکایی، اجتماعی و انجمنی و در عین حال بخش‌هایی از آن چه که طبقه متوسط می‌نامند، انجام می‌پذیرند. از سوی آن قشرهای اجتماعی که سخت زیر فشار بی‌عدالتی و سلطه‌ی سیستم حاکم سرمایه‌داری ملی-جهانی قرار گرفته‌اند. افزون بر جنبش‌هایی که برشمردید، می‌توان از جنبش‌های اسپانیا، جنبش‌های آمریکا و جنبش‌های اعتراضی در چند کشور دیگر نام برد.

این جنبش‌ها اما در صورتی می‌توانند از تغییرات ضد سیستمی در آینده نوید دهند که قادر شوند از خصلت خودانگیزته اعتراضی کنونی‌شان به سوی جنبش‌های خودمختار و متشکل برای تغییر بنیادین تکامل یابند، در استقلال نسبت به احزاب سنتی چپ که حافظ سیستم و در بهترین حالت با ترمیم‌های در آن می‌باشند. قادر شوند مرزها و محدودیت‌های ملی-کشوری خود را بشکافند و به سوی همبستگی‌ها و همکاری‌های جهانی در مبارزه فرا رویند، در شرایطی که تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش در یک کشور و در چهارچوبه‌ی تنگ ملی معمایی و نا مقدور می‌شوند. سرانجام در صورتی که قادر شوند بدیلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در برابر سیستم جهانی موجود ارائه دهند. یعنی طرحی برای مناسبات اجتماعی از نوع دیگر و برای جهانی دگر در برابر مناسبات سرمایه‌داری کنونی و جهان موجود بریزند. در این راه بغرنج و پرفشار، ما همچنان در آغاز کار و تجربه قرار داریم. به طوری که از هم اکنون نمی‌توان در باره‌ی نتایج و سرنوشت فرایند این جنبش‌ها، پیش‌بینی و پیش‌گویی چندانی انجام داد.

اما آن چه که می‌توان گفت و تا کنون نیز شاهد آن بوده و هستیم این است که مخالفت و مبارزه با سیستم جهانی حاکم، در سطح ملی در کشورهای مختلف غربی، توأم با یک دوگانگی بوده است. امروزه در غرب، پیکار با سیستم جهانی از دو موضع متضاد و آنتاگونیستی صورت می‌پذیرد. یکی از موضع عقب‌گرا، پوپولیستی و ملی‌گرا یعنی از موضع خواست بازگشت به نظریه‌ها و برنامه‌های ناسیونالیستی است که در یک کلام به غایت راست و ارتجاعی می‌باشد. موضعی که قادر شده و می‌شود

قشرهای وسیعی را حتا از میان جوانان و زحمتکشان به حمایت از خود، حد اقل در انتخابات دموکراتیک، جلب کند. دیگری از موضعی پیشروانه، جهان‌روا و رهایی‌خواه است که با وجود برخورداری از استقبال بخش‌هایی از مردم، جوانان و زحمتکشان، اما همواره تا کنون در اقلیت بوده و می‌باشد. جنبش‌های ضد سیستمی در غرب در حقیقت در برابر دو چالش قرار دارند. یکی مبارزه با برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و واپس‌گرای سرمایه‌داری‌های ملی است که امروزه به نام مخالفت با «جهانی‌شدن» دست به عوام‌فریبی می‌زنند. دیگری معضل طرح بدیلی رهایی‌خواه برای جهانی‌شدنی از نوع دیگر است.

ملاحظات فوق‌مرا به به پرسش دوم شما سوق در باره‌ی علل ناکامی جنبش‌های ضد سیستمی در جوامع غربی می‌دهد.

علل و ریشه‌های عدم مقبولیت عمومی یا کم مقبولیتی نظریه‌ها و سیاست‌های طرفدار تغییر بنیادین سیستم و یا به قول شما □□□□ □□□□ را در چه عواملی می‌توان توضیح و یا حداقل مورد تأمل قرار داد؟

من در این جا تنها به طرح پریلماتیک‌ها در سطح نظری می‌پردازم و از تحلیل مشخص شرایط مشخص هر کشور که در حوزه‌ی کاری فعالان اجتماعی آن کشور قرار می‌گیرد خود داری می‌کنم.

مسایل اجتماعی، به قول مارکس، هنگامی برای انسان‌ها طرح می‌شوند که شرایط عینی حل آن‌ها فراهم شده باشند. بر این حقیقت البته باید افزود که حتا با وجود شرایط مناسب، جنبش‌های سیاسی و اجتماعی می‌توانند راهی برای دگرسانی جامعه پیدا نمایند. و این در حالی است که راه‌کارهای پیشین و کلاسیک یا پاسخگوی وضعیت کنونی نیستند و یا به واقع «این همانی» را در شکلی دیگر تداوم می‌بخشند. بفرنج چپ مارکسی در این دوران ما در همین جاست.

به باور من، در عصری که با جهانی‌شدن سرمایه‌داری و مناسبات سیاسی و اجتماعی برخاسته از آن، جنبش اجتماعی برای تغییر نیز خصلتی جهانی پیدا می‌کند، مبارزات ضد سیستمی با سه بفرنج اصلی روبه‌رو می‌باشند.

1- بفرنج نخستین، مساله‌ی هدف یا غایت آرمانی مبارزه برای تغییر است که امروزه نامعلوم یا ناپدید شده است. در واقع ما با فقدان افق که با مساله‌انگیز رهایی Emancipation پیوندی ناگسستنی دارد

روبه‌رو هستیم و این در زمانی است که از یک سو ایدئولوژی‌های آرمان‌گرای سابق در بوته‌ی عمل و آزمایش‌نسخ شده‌اند و از سوی دیگر آرمان‌زدگی یا بی‌آرمانی چون «ارزش‌های» نوین تبلیغ و ترویج می‌شوند.

ایده‌ی آرمانی نمی‌تواند تکرار آن بینش و سیستمی باشد که در سده‌ی بیستم، به نام سوسیالیسم و کمونیسم، مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسارت‌بار موجود را به شکلی دیگر و بسا شدیدتر پایدار و تداوم بخشیدند. پس به تقریب باید از آغاز شروع کرد. اگر افق یا ایده‌ی آرمانی و ایجابی پرتو افکن راه مبارزات جاریست، پس عمل سیاسی روزمره و کنونی نمی‌تواند جهت مخالف راهی رود که جامعه را از هدف دور تر می‌سازد. شکست $\square\square\square\square\square\square\square\square\square\square$ از جمله در این بود که میان آرمان‌شهری و عمل روزمره‌اش شکافی ژرف فاصله افتاد. بدین سان که به نام لغو مالکیت، مالکیت (دولتی) را به مراتب قوی‌تر کردند، به نام تخریب ماشین دولتی، دولت را به مراتب قدرقدرت‌تر کردند و به نام حکومت کارگران، دیکتاتوری حزبی و سلطه‌ی بوروکراتیک و پلیسی بر آنان و تمامیت جامعه را به مراتب شدیدتر برقرار کردند.

2- دومین بغرنج، مساله راه‌حل برای بهبود شرایط زندگی و معیشت انسان‌ها یعنی در یک کلام مشکل تحقق بخشیدن به بهزیستی، برابری و عدالت اجتماعی در جوامع امروزی است. عمل کردن در جهت این خواسته‌ها امروزه با نفی مناسبات سرمایه‌داری در بعدی جهانی و با فرا روی از نظم کنونی حاکم جهانی رابطه‌ای تنگاتنگ پیدا کرده است.

راه‌کارهای اجتماعی در جهت بهروزی و بهزیستی انسان‌ها امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه‌ی آن شده‌اند. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولتِ فعال‌مایشا و بوروکراتیک و یا اصلاحات رفرمیستی یا سوسیال دموکراتیک توسط «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه، در هر جا که تجربه شده‌اند - چه در غرب و چه در شرق - طی یکصد سال گذشته نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی واقعی می‌آورند و نه برابری و بهزیستی را برای همگان تضمین می‌کنند. امروزه مساله‌انگیز تصاحب جمعی امور تولید، توزیع و نیروهای مولده و مدیریت و کنترل جمعی و دموکراتیک آن‌ها که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون معما و بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

امروزه با جهانی شدن امور دنیوی یعنی در شرایط وجود پیوندها و وابستگیها میان کشورها در همه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی... خروج از مناسبات سرمایه‌داری یا از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور، **مستقل و منفک** از دیگر کشورها در منطقه، قاره و حتی سراسر گیتی، بیش از پیش غیرعملی شده است. نه تنها ساختمان جامعه نوین و مناسبات نوین دیگر نمی‌تواند در محدوده‌ی یک کشور انجام پذیرد، این را حتی مارکس صد و پنجاه سال پیش مشاهده کرده بود، بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که **حتا** رفرم و اصلاحات نیز در چهارچوب‌های محلی و کشوری بیش از پیش بدون همراهی و هم‌سویی دیگر کشورها و مناطق دنیا ناممکن می‌شوند. واقعیتِ انکارناپذیر جهانی شدن امور زمانه‌ی ما امر جست و جوی راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور را امروزه هر چه بیشتر پیچیده و نامعلوم کرده است.

3- سومین مسأله‌ی حل نشده، بحران فاعل (sujet) جمعی (collectif) و انقلابی و فقدان شکل‌های نوین خود- سازماندهی او است. از یکسو، شکل‌گیری و برآمدن فاعل جمعی آگاه به ضرورت‌های جامعه که باید برانگیزنده‌ی فرایند دگرسازی اجتماعی باشد تاخیر می‌کند و برنمی‌خیزد و از سوی دیگر شکل‌های کلاسیک و سنتی حزب و تشکل کارایی و اعتبار خود را به عنوان سازماندهان دگرگشتی اجتماعی از دست داده‌اند و این در زمانی است که اشکال نوین خود-سازماندهی جمعی به صورتی پایدار برنمی‌آیند.

سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه بر «کلیت جامعه» در همه ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... نه فقط بر طبقه‌ی کارگر و نه فقط در مکان تولید بلکه بر جمع بسیارگونه multitude و در مکان‌های گوناگون، **می‌تواند** (ولی مسلم نیست) شرایط خودآگاهی، خود-سازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی را در میان **قشرهای وسیع اجتماعی** به وجود آورد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خود-سازماندهی اجتماعی **می‌توانند** (ولی مسلم نیست) حاصل مبارزاتی شوند که در بستر آنها راه‌کارها و پروژه‌های نفی ارزش‌های حاکم مطرح شوند. یعنی نفی ارزش‌های سرمایه‌دارانه که به طور اساسی مبتنی بر سلطه‌ی سود و ارزش (مبادله) و قوانین بازار بر انسان و هستی او است. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در جبهه‌هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظم و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند. مردمانی که تحت ستم، انقیاد و ازخودبیگانگی نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند.

با این همه اما امروزه شاهد آنیم که چنین امری اتفاق نیافتاده و نمی‌افتد. آن فاعل جمعی، انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزنده‌ی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار - و نه مستمر و پایدار - با برآمدن رخداد‌های بزرگ اجتماعی، شکل می‌گیرد. از یکسو، سیستم موجود قشرهای وسیع اجتماعی در سطح ملی و جهانی را وارد میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی می‌کند اما از سوی دیگر فاعل جمعی سیستم برانداز سر بر نمی‌آورد. بر نیروهای فعال اجتماعی است که علل مختلف و از جمله جامعه‌شناسانه و اجتماعی چنین کسری یا فقدان را در هر جا به طور مشخص بررسی و ریشه‌یابی کنند.

از سوی دیگر، شکل‌های تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در نمونه‌ی حزب، جبهه... به صورت نهادینه شده برای رهبری، متحد کردن، تصرف قدرت سیاسی و حفظ آن عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحرانی سخت به سر می‌برند. اینان مردم وسیعی را نمی‌توانند جلب و متشکل کنند مگر به صورت‌های پوپولیستی، ناسیونالیستی و ایدئولوژیکی از جمله در شکل دینی. در مساله‌ی شکل سازماندهی جمعی، شاخص مشترک جنبش‌های اجتماعی رهایی‌خواهانه‌ی کنونی در همه جا نافی شکل‌های تاکنونی، سنتی و کلاسیک فعالیت سیاسی، حزبی حتا به صورتی اصطلاح «شورایی» است.

امروزه با نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه‌ی فعالیت سیاسی و سازمانی، جنبش‌های اجتماعی در همه جا در جست و جوی کشف شکل‌های نوینی از مشارکت و خود-سازماندهی‌اند. همه‌ی آن‌ها نیز در برابر چالش‌هایی جدید و سخت قرار دارند.

در پایان این گفت و گو، فکر کنم تا حدودی، در اصلی‌ترین خطوط، به این پرسش آخری شما در این بخش نیز پاسخ داده باشم: از چه نوع جنبشی و کدام تغییر بنیادین سخن می‌گوییم؟

آن تغییر بنیادین و آن جنبشی که نرجمان و حامل چنین تغییری در دوران ما است، چه می‌تواند باشد؟ میدان‌های مداخله‌گری به سوی چنین هدف ایجابی کدام‌ها هستند؟ «رها‌یی» یا «رها‌یش» Emancipation مناسب‌ترین مفهوم برای تبیین چنین هدف و افقی به نظر می‌رسد. این مفهوم را باید در گستره‌های مبارزاتی و مداخله‌گری‌اش تعریف و تبیین کرد. در مبارزه برای برچیدن بساط مالکیت و سرمایه. در مبارزه برای محو دولت و «سیاست» واقعاً موجود که نام دیگر «حکومت کردن و تحت حاکمیت قرار گرفتن» (آرنت) است. در مبارزه جهت برابری و

عدالت اجتماعی، در مبارزه‌ی مردمان برای تصاحب مستقیم و بی واسطه (بدون نمایندگی) امور خود توسط خود، به دست خود و برای خود، در مبارزه برای تغییر جامعه و جهان بدون تصرف قدرت سیاسی و حتا در مبارزه برای نفی و نسخ آن، در مبارزه برای تکامل آزادانه‌ی هر فرد چون شرط آزادانه‌ی همگان در مشارکت با هم...

تلاش در جهت هدف آرمانی که راهنمای مبارزه برای دگرسانی اجتماعی است، که در حقیقت رهایی از سه سلطه‌ی مالکیت، سرمایه و دولت است، تنها نظری (تئوریک) نبوده بلکه عملی (پراتیک) نیز هست، یعنی همراه با مداخله‌گری در مبارزات سیاسی و اجتماعی روزمره انجام می‌پذیرد. در این راه ما هم به رویکردی فلسفی نیاز داریم و هم به آزمودن شکل‌ها و شیوه‌های جدید مبارزه در عمل.

(*) آدرس سایت نشریه خاک : <http://khakpress.com>

مه ۲۰۱۲ - اردیبهشت ۱۳۹۱

cvassigh@wanadoo.fr

در جستجوی کدام آینده برای میهنمان ایران ؟

کلامی دارم با طرفداران جمهوری‌خواهی و آن اینکه اگر در جستجوی آینده بهتری برای میهنمان ایران با مخاطرات کمتر و با ثبات بیشتر هستیم، باید به طور منطقی و واقع‌بینانه با مسئله پادشاهی برخورد کنیم. متأسفانه در طیف جمهوری‌خواهان کسان زیادی را نمی‌شناسم که از مسئله پادشاهی در ایران امروز ابراز نگرانی کنند زیرا آن دفتر را بسته می‌دانند! عده‌ای از جمهوری‌خواهان در عطش بر زمین زدن جمهوری اسلامی گزینه « تعیین نوع رژیم، بعد از سرنگونی آن توسط رأی مردم » را پذیرفته اند...

به دنبال انتشار بخش یکم مقاله جبهه جمهوری خواهان مستقل و آزادی‌خواه ایران نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران [i] طبیعتاً پیشنهادی که در این نوشته ارائه گردید نمی‌توانست بدون عکس‌العمل باشد. دنباله بخش یکم که شامل تبادل نظر با خوانندگان است به نظر هممیهنان گرامی می‌رسد.

مقدمه

عکس‌العمل‌هایی از سوی خوانندگان گرامی صورت گرفت و دوست ارجمند آقای دکتر اسماعیل نوری علا که جمهوری‌خواه است و در جمهوری‌خواهی ایشان هیچ تردیدی ندارم و همواره شاهد تلاش‌های خستگی‌ناپذیرشان، چه در زمینه طرح مباحث اجتماعی و سیاسی و چه در زمینه ایجاد همبستگی ملی اپوزیسیون بوده‌ام، در مقاله‌ای در سایت سکولاریسم نو تحت عنوان «حاکمیت ملت و معمای نوع حکومت [ii]» نوشته مرا با حسن نیت مورد نقادی قرار دادند. پس از انتشار این مقاله آقای علیرضا پرچی زاده یکی از جمهوری‌خواهان مستقل و آزادی‌خواه و ایران‌دوست جوان در مقاله‌ای تحت عنوان «پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است» [iii] از دیدگاه منشور جهانی حقوق بشر نقدی بر نوشته آقای نوری علا نوشتند که در سایت‌های مختلف انتشار یافت. به دنبال آن آقای کوشان م در مقاله‌ای تحت عنوان «فرض غیردموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» با مقاله آقای علیرضا پرچی زاده برخورد کردند.

عکس‌العمل‌های گوناگون به چنین مسئله مهمی بایستی مورد تبادل نظر قرار گیرد، زیرا که شرایط ایران به ویژه وضعیت اپوزیسیون به اندازه‌ای پیچیده و مشکل است که هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که راه حل قطعی و نهایی را ارائه می‌دهد. ملاک اصلی را باید بر این گذارد که از برخورد نظرات مختلف، موافق و مخالف، شاید بتوان به یک راه حل منطقی و مناسب دست یافت. بنابراین نه تنها اظهار نظر خوانندگان را مفید میدانم و از آنها استقبال می‌کنم، بلکه از تندی و تیزی برخی انتقادات نگرانی به خود راه نداده و مجموعه آن را به هر لهجه و زبانی که باشد انعکاس دهنده ماهیت و میزان غنای فرهنگ سیاسی جامعه‌ای می‌پندارم که من هم عضوی از اعضای آن بشمار می‌آیم.

در قسمت نخست این نوشتار بعد از مقدمه‌ای کوتاه، کوشش می‌کنم به برخی از سؤالات خوانندگان پاسخ بدهم. برای اینکه از طولانی شدن

این نوشته پیشگیری شود نسبت به نظرات مثبت در مورد مقاله « نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران [iv] » برخوردار نمی‌کنم و تنها به انتقادات و نظرات سؤال برانگیز و قابل بررسی در راستای جستجوی راه حلی برای آینده می‌پردازم .

مثل بسیاری از هموطنان، من آقای رضا پهلوی را هرگز ندیده‌ام . اما به مانند یک فعال سیاسی کارهای سیاسی او را تا جایی که وقت و امکاناتم اجازه می‌دادند دنبال کرده‌ام . همان‌طوری‌که در بخش اول این مقاله بیان گردید فعالیت‌های سیاسی او را از نظر کیفیت و کمیت کافی ارزیابی نمی‌کنم به همین دلیل برخلاف بسیاری جایگاه رهبری جنبش اپوزیسیون را برای او قائل نیستم اما متأسفانه در سیاست محل خالی را کسی اشغال می‌کند . از سوی دیگر، با بی‌انصافی او را کنار نمی‌زنم . معتقدم که در یک حرکت وسیع ملی علیه جمهوری اسلامی، هر کسی به اندازه تمایل و مشارکتش در جنبش ضد استبدادی حاکم، بایستی در نهاد مدیریت نقش داشته باشد و مسئولیت قبول کند . ایشان را دشمن خود نمی‌پندارم، آنچه می‌گویم به نیت منافع ملت ایران است زیرا که همواره خدمتگزاری به مردم در سر لوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی من قرار داشته است .

طبیعتاً طرفداران آقای رضا پهلوی را بخش‌هایی از اقشار مختلف جامعه ما تشکیل می‌دهند که همه آن‌ها از پادشاهی یک درک مشخصی ندارند. شنیده و خوانده‌ام که در میان آنان انسان‌های دموکرات و طرفدار آزادی وجود دارند که معتقدند نظام پادشاهی بهترین راه حل برای میهن ما می‌باشد. شخصاً به نظرات آنان احترام می‌گذارم و اگر لازم باشد از آزادی اندیشه و بیان‌شان با تمام قدرت دفاع خواهم کرد. کما اینکه این کار را در گذشته در پاریس به عنوان فعال حقوق بشر و به هنگامی که بسیاری از افرادی که در این سال‌های اخیر طرفدار دموکراسی شده‌اند و آن روزها جلوی آزادی بیان را می‌گرفتند و به چوب و چماق متوسل می‌شدند انجام داده‌ام. همین‌طور، غالباً نوشته‌هایی را از سوی طرفداران پادشاهی دریافت می‌کنم و بنا بر تصادف، گاهی برنامه‌های تلویزیونی طرفداران پادشاهی را مشاهده کرده‌ام که از نظر من سخت بی‌محتوا و بسیار سطح پایین و پر از سخنان نادرست است . مکتوباتی نیز از افراد منتسب به پادشاهی خوانده‌ام و شیوه‌هایی را که مورخین مدافع سلطنت پهلوی به کار می‌گیرند، که غالباً مملو از تحریف واقعیت‌های تاریخی هستند، مطالعه کرده‌ام . مجموعه این‌ها چشم‌انداز مورد اعتمادی از نظام پادشاهی آینده به جای نمی‌گذارد . اما علیرغم همه این واقعیت‌ها

من در مورد این موضوع بسیار نگرانم. امیدوارم که شما نیز نگران این موضوع باشید. این موضوع بسیار مهم است و نیازمند توجه ویژه است. امیدوارم که شما نیز در این زمینه اقدامات لازم را انجام دهید. این موضوع بسیار حساس است و نیازمند پیگیری جدی است. امیدوارم که شما نیز در این زمینه اقدامات لازم را انجام دهید. این موضوع بسیار مهم است و نیازمند توجه ویژه است. امیدوارم که شما نیز در این زمینه اقدامات لازم را انجام دهید. این موضوع بسیار حساس است و نیازمند پیگیری جدی است. امیدوارم که شما نیز در این زمینه اقدامات لازم را انجام دهید.

[vi]

پاسخ :

اگر مقصود شما از خواب و خیال این است که طیف جمهوریخواهان دارای تشکیلاتی و رهبری نمی‌باشند این که خواب و خیال نیست بلکه واقعیتی است که همگان بر آن واقفند و من آن را بارها گفته و نوشته‌ام برای اطلاع شما پاراگرافی را که در بخش مربوط به اتحاد جمهوریخواهان مستقل این نوشته خواهد آمد در اینجا ذکر می‌کنم « طیف گسترده جمهوریخواهان انسجام نیافته است و در اثر برخورداری از دیدگاه‌های گوناگون تدابیر شفاف‌تری را ارائه نمی‌دهد و از نبود رهبری بشدت رنج می‌برد» اگر منظور شما از «جمهوریخواهان دموکرات» «جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران [vii]» باشد روشن است که این تشکیلات به تنهایی کاری از پیش نخواهد برد. اما با اتحاد عمل طیف جمهوریخواهان شاید بتوان از پس جمهوری اسلامی برآمد. با ادامه حیات این رژیم هرگز نمی‌توان مردم را برای یک انتخابات آزاد بسیج کرد و به همین دلیل است که من از سرنگونی یا به قول شما انحلال رژیم جمهوری اسلامی دفاع می‌کنم .

آقای رحیم ظاهری گرامی واقعیت اینست که شما با مطرح کردن یک ائتلاف فراگیر و خلق یک آلترناتیو که همواره هر دو مورد استقبال من بوده است مرا در پاسخ، دچار مشکل می‌کنید. خوب است که بدانید به عنوان یک جمهوریخواه همواره طرفدار یک حرکت فراگیر هستم و به ایجاد یک آلترناتیو علیه جمهوری اسلامی اعتقاد دارم. نگاه کنید به

« ایجاد آلترناتیو در خارج از کشور [viii] » و به « بدیل واقعی،
باید همین امروز متعهد شود [ix] » .

اما از دو مسئله هراسناکم :

یکی اینکه بازگشت پادشاهی به ایران به صلاح و مصلحت جامعه و همانطور که در بخش یکم نوشته جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران بیان کردم « نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران [x] » حتی به مصلحت آقای رضا پهلوی نمیدانم و به خود حق می‌دهم آن را بیان کنم و شما هم حق دارید بنده را مورد انتقاد قرار دهید. دوم آنکه معتقدم هر تغییری در ایران بایستی غیروابسته به نیروهای خارجی باشد، وقتی آقای رضا پهلوی با ظهور جنبش سبز، به سرکردگی آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی، حلقه سبز به مچ دست می‌افکند و این روزها از اسرائیل تقاضای کمک می‌کند راستش را بخواهید نسبت به آن ائتلاف فراگیری که افرادی چون او در آن فعال باشند هیچ اعتمادی نمی‌کنم. این به مفهوم « تخطئه کردن » تلاش‌های شما نیست و مطمئن باشید که اگر اپوزیسیون، مستقل از وابستگی به نیروهای خارجی عمل کند اعتماد امثال من و مردم ایران را به همراه خواهد داشت. دیگر اینکه متأسفانه شما هم مثل بسیاری خط و نشان می‌کشید که اگر دست همکاری به سوی شما دراز نکنیم « رژیم اسلامی، یک کره شمالی دوم بشود، با بمب اتمی در دست، و زنجیر اسارتی طولانی بر گردن هموطنان من و تو » این ترسانیدن‌ها به سود دمکراسی نیست. بجای ترسانیدن مخاطب خود از وضعیت بدتر نسبت به امر درست بودن نظر خود استدلال کنید تا به روند دموکراسی کمک شود.

پرسش دو :

تیترا مقاله جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران فرهنگ
قاسمی

نام : کوشان م [xi] نظر: از خواندن این همه تمامیت خواهی و داشتن
ذات دیکتاتور تنم برای فردای ایران می‌لرزد.

می‌فرمایند : « تنها همراهی شفاف آقای رضا پهلوی با جمهوریخواهان
و دفاع او از جمهوریت می‌تواند یکی از شکاف‌های موجود بین
اپوزیسیون را از بین ببرد. »

دفاع او از جمهوریت؟؟ آنوقت حق طرفداران پادشاهی پارلمانی چه
میشود؟ اصلاً گیریم که ایشان مخالف نوع نظام جمهوری است و معایبش را

مثل حقیر بزرگ میدانند حال تکلیف چیست؟

پس ثابت شد تفکر شما با نوع تفکر خمینی مو نمیزند تنها فرقی در این است شما در قدرت نیستید وگرنه از نظر شما اتحاد بر اصل همه مثل من فکر کنند استوار است

دور باد این نوع آزادی اندیشه در ایران و اگر اینگونه می خواهید با دیگران اتحاد کنید امیدوارم $21=7*3$ سال این اتحاد حادث نگردد.

پاسخ :

در واقع پاسخ من هم پاسخ به نظر ایشان است که بنده آن را توسط سایت نیوسکولاریسم دریافت کردم و هم پاسخ به نوشته ایشان است تحت عنوان «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» [xii] در سایت رادیو کوچه انتشار یافته است. اگرچه در این نوشتار مخاطب من یک فرد است راستش را بخواهید این پاسخ به همه کسانی است که مانند ایشان فکر می کنند.

خواننده وقتی تیر مقاله آقای کوشان را میخواند احساس می کند که در این مقاله دانستنی های فراوان باید وجود داشته باشد. اما وقتی مقاله را میخوانید چیز تازه ای در آن یافت نمی شود به غیر از تکرار مکررات و طرح مسائل عادی مرسوم در دفاع از رژیم پادشاهی به اضافه چاشنی هایی از تحقیر نوشته های دیگران. نوشته ای که متأسفانه در آن یک برنامه ریزی نوشتار منطقی، { پلان } یافت نمی شود. چنین می توان نتیجه گرفت که این نوشته به طور عجولانه بر اساس احساسات ... قلمی شده است. در این پاسخ کوشش بر این است به موضوعات مطرح شده که به شکل پراکنده در اینجا یا آنجا نوشته آقای کوشان م آمده است برخورد شود.

آقای کوشان م اظهار می دارند که : «اول باید توضیح داده شود چه نوع پادشاهی؟! پادشاهی تک نفره سلطنتی یا پادشاهی پارلمانی؟ اگر منظور اولی باشد خوب مشخص است که ناقص حقوق بشر است و نیاز به توضیح ندارد. اگر منظور دومی باشد مساوی این عبارت است که دموکرات ترین دموکراسی جهان از نروژ و سوئد گرفته تا انگلیس و ژاپن، همه غرق در نقض حقوق بشر هستند و خودشان نمی فهمند و سازمان هایی نیز که اینان را در صدر دموکرات ترین کشورهای جهان قرار داده اند»

نویسنده مقاله «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» همین طور اظهار می دارد که :

«در جمهوری های ریاستی، یک نفر میتواند با پشتوانه های مختلف مثل پوپولیسیم تا لابیسم تا شانتاژ "بسم" به قدرت برسد و هیچ نهادی به سادگی قادر نیست به چلنج با آن برخیزد. استیضاح البته که وجود دارد ولی نشان داده بعلت قدرت مطلق مقام رئیس جمهور، کارآمدی نداشته است. در عوض در نظام پارلمانی، پارلمان منتخب ملت شاهد و ناظر بر قدم به قدم اقدامات دولت است که این نمودش یکی دادن امکان تعویض راس دولت به پارلمان می باشد. یعنی راس دولت نمی تواند دو دستی این مقام را چسبیده که در برخی شرایط سیاه ترین دیکتاتوری ها را بزاید. در دوره قبل پارلمان ژاپن در یک دوره چهار نفر نخست وزیر عوض شد بدون اینکه اسیبی به روند اداره کشور وارد آید. آیا این فرض در مورد یک نظام جمهوری ریاستی می تواند دیده شود؟» یکی از تحولات ارزنده ای جامعه ما این است که بسیاری از افراد و سازمان های سیاسی مدافع حقوق بشر شده اند از آن جمله طرفداران نظام پادشاهی پارلمانی به منشور جهانی حقوق بشر پای می فشارند. اما تناقضی مشاهده می شود و آن این است که هر کس تعریف خود را از مفاهیم تشکیل دهنده این منشور جهان شمولی ارائه می دهد و بر آن ها پافشاری می کنند و اظهار می دارد که آن دیگری مثلاً از حاکمیت ملت، رأی مردم ... ادراک درستی ندارد و این ادراک من است و باید آنرا قبول کرد.

وجوه مشترک:

با توجه به این پاراگراف خوب است ابتدا ببینیم نقاط اشتراک و افتراق ما در کجاست؟ همه کسانی که طرفدار آزادی و دموکراسی هستند و برای منشور جهانی حقوق بشر؛ (البته بدون اینکه در شاخه آن بخش از طرفداران حقوق بشر قرار بگیرید که خواستار نسبت آن و تجدید نظر در تعاریف و مفاهیم آن باشند، یعنی بخواهند مفاهیم آن را در شرایط هر جامعه تغییر دهند، به عبارت دیگر منشور جهانی حقوق بشر را جهان شمول می دانند) نظام سلطنتی یا نظام جمهوری دیکتاتوری و استبدادی را نمی خواهند بلکه هر کدام ایده آل خود را از این نظام ها طلب و کوشش می کنند آن را با توجه به موازین دموکراسی خواهی و حقوق بشر جهان شمول تبیین کنند. طبیعتاً اینان چون مراتب بالا را قبول دارند نمی توانند حاکمیت صندوق رأی را زیر سؤال ببرند. پس هر نوع جدل در این زمینه که ما یا شما صندوق رأی را قبول نداریم از منطق به دور است. شما می گوید نظام پادشاهی پارلمانی، بنده و امثال من می گوئیم نظام جمهوری مبتنی بر دموکراسی آزادی و استقلال. ما جمهوری اسلامی و هر نوع جمهوری یا

نظام پادشاهی استبدادی و دیکتاتوری را نمی‌خواهیم و شما سلطنت مطلقه را نمی‌خواهید. فکر می‌کنم که این‌ها وجوه مشترک ما باشند.

اما وجوه افتراق ما در اینست که شما ابراز می‌کنید:

۱ - «اگر ملتی به ایجاد یک نهاد ملی (و نه سیاسی که باید به این مورد به غایت دقت شود) که بر پایه نسب و خون و بر اصل سنتی تاریخی و ملی شکل می‌گیرد رای اعتماد دهد، پرسش اینجاست: "کجای این مورد بر خلاف حقوق همان بشری است که به آن رای داده اند؟" فراموش نشود نهاد پادشاهی نهادی ملی و اجتماعی - تاریخی است و نه نهادی سیاسی.»

شما می‌خواهید یک نهاد ملی ایجاد کنید. سؤال من این است ضرورت‌های وجودی این نهاد ملی و عملکرد هایش و وظایفش در چیست؟ اگر این نهاد ملی بر پایه نسب و خون است باید بگویید کدام نسب؟ کدام خون؟ از همه مهم‌تر باید استدلال کنید چرا خون؟ آیا نهادی که براساس نسب یعنی حکومت خانوادگی یا الیگارش و خون یعنی برتری نژادی مستقر شده باشد با مبانی حقوق بشر سازش و توازن و تعادل دارد؟ آیا برآستی این انتخاب در ماهیت خود در ضدیت با منشور جهانی حقوق بشر و مهم‌ترین اصل آن یعنی برابری انسان‌ها نیست؟

در باره رفراندوم:

جامعه ما یک بار به جای جمهوری، جمهوری اسلامی که در آن واژه اسلامی در تناقض و ضدیت با حقوق انسانی است را به رفراندوم گذاشت مردم هم پای صندوق‌های رأی رفتند و به آن رأی دادند و روشنفکران هرچه مقاومت کردند نتیجه‌ای نگرفتند و قدرتمداران از آن رفراندوم صاحب قدرت اسلامی شدند و تسمه از گرده ملت کشیدند.

همه این‌ها بدان جهت است که:

- در انتخاب موضوع رفراندوم تقلب شد.

- مردم در شرایط هیجانی بعد از انقلابات مورد آلت دست قرار گرفتند و دست‌کاری شدند.

- نهادهای اجتماعی و سیاسی در اثر تلاطم انقلابی هنوز هویت خود را به دست نیاورده بودند و در تناقض عمل می‌کردند و توازن و تعادل لازم در آن‌ها شکل نگرفته بود.

- جامعه در شرایط صلح اجتماعی که لازمه تصمیم‌گیری عقلایی است نبود

نتایجش این شد که امروز من و شما نوعی همه حقوق و آزادی‌های خود را از دست داده‌ایم و بیش از سی سال است که برای به دست آوردنشان مبارزه می‌کنیم و راه به جایی نبرده ایم. آیا بهتر این نیست که نسبت به نهاد خون و نسبت و سنت که در تضاد بزرگ با حقوق انسانی است بیشتر اندیشه کنید. شاید آنگاه به کنه پیشنهاد من به آقای رضای پهلوی بذل توجه بیشتری بفرمایید.

از این گذشته در مورد پیش شرط‌های فراندوم صحبت بسیار است و در این مقال نمی‌گنجد. صرف‌نظر از اینکه من شخصا با فراندوم فقط در شرایط صلح اجتماعی و تضمین فعالیت آزاد تمام نهادهای دموکراتیک و مستقل در جامعه موافقم. بعید است این فراندومی که شما مطالبه می‌کنید در شرایط هیجانی انجام نگیرد.

یک بام و دو هوا :

افتراق دیگر ما اینست که شما استفاده از صندوق رأی را اختصاصی می‌کنید و نظام جمهوری را قبول ندارید زیرا می‌فرمایید :

«اگر قرار بر این باشد این نهاد با رای مردم هر چند سال یکبار شکل بگیرد خب طبعاً نهادی سیاسی خواهد شد مثل ریاست جمهوری در جمهوری‌های پارلمانی که نهادی سیاسی و بر اساس پیروزی رای اکثریت بر اقلیت است. اصولاً پروسه صندوق رای یک پروسه سیاسی است. یعنی انتخابی سیاسی است چرا؟ چون اقلیتی باید چهار سال صبر کنند تا بتوانند به پیروزی سیاسی دیگری برسند و این فی‌ذاته یعنی چلنجی سیاسی. پس محال است این نهاد را فرا سیاسی بدانیم. پس برآستی کاربرد ریاست جمهور در نظامات پارلمانی چیست؟ جز مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر دوش ملت است.»

فکر نمی‌کنید تضادی در نوشته شما مشاهده می‌شود و آن اینست که می‌گوئید : اصولاً پروسه صندوق رای یک پروسه سیاسی است. یعنی انتخابی سیاسی است. اگر صندوق رأی یک پروسه سیاسی است پس چرا آن را در انتخاب نظام پادشاهی پارلمانی به کار می‌برید؟ آیا تغییر نظام از جمهوری به پادشاهی یک اقدام سیاسی نیست؟

باز می‌گویید که : «پس برآستی کاربرد ریاست جمهور در نظامات پارلمانی چیست؟ جز مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر

دوش ملت است « شما با این سخن اصل انتخابات را نفی می‌کنید اگر پادشاه پارلمانی شما بر تخت نشست دیگر انتخاباتی وجود نخواهد داشت . اگر اشتباه فهمیده باشم لطفاً من را اصلاح کنید. اما اگر حرف شما درست باشد انتخابات از بین می‌رود و انتصابات جای آن را می‌گیرد پس شما در جستجوی آینده ای هستید، همچون سلطنت استبدادی یا نظام ولایت فقیه که با استصواب به انتخابات پوشش می‌دهد . راستش را بخواهید آقای عزیز امیدوارم که در فهم مسئله عنوان شده توسط شما اشتباه کرده باشم .

سه نکته :

1- هزینه تشریفات :

اما در مورد «مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر دوش ملت است» آیا هرگز فکر کرده‌اید در کشورهای ایده‌آل شما چون نروژ و بریتانیای کبیر و هلند، هزینه دربار و تشریفات و قصرهای گوناگون و نگهداری آنها که به پادشاه و خاندان سلطنتی تعلق دارند از جیب چه کسی تأمین می‌شود و این مخارج در ممالکی مثل میهن ما ایران چه ابعادی پیدا خواهند کرد ؟

2- اتحاد سلطنت و مذهب :

حتماً آگاه هستید که در جامعه ما همواره اتحادی میان دین و پادشاهی وجود داشته است. با بازگشت پادشاهی به ایران این خطر قابل پیش‌بینی است . اگر چنین اتحادی میان سلطنت و مذهب به وجود آید، طرفداران جدایی دولت و دین مجبور خواهند شد فاتحه سکولاریسم را بخوانند. آیا به این خطر اندیشیده اید ؟

3- جمهوری و نه جمهوری اسلامی

بهتر است از تعصب پرهیز کرده و به مسئله نظام جمهوری و پادشاهی با وجدانی بیدار برخورد کنیم . در جامعه ما به شهادت تاریخ نه نظام پادشاهی موفق بوده و نه نظام جمهوری اسلامی. اما متأسفانه ما تجربه جمهوری بدون پیشوند یا پسوندی که بر اساس آزادی و استقلال انسان و دموکراسی پارلمانی و منشور جهانی حقوق بشر بنیاد گذارده شده باشد را نداریم . پس قضاوت درباره جمهوری اسلامی نباید با قضاوت درباره جمهوری که صفات آن را در بالا شمردیم یکی باشد و از خلط مبحث پرهیز کنیم.

داشتیم و از دست دادیم :

نویسنده مقاله «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» کوشش می‌کند از دیدگاه خود نظام پادشاهی پارلمانی را بیشتر توضیح دهد، پس چنین اضافه می‌کنند: «طبعاً مشروطه خواهان که بنده آن را پادشاهی پارلمانی می‌نامم به دنبال حکومتی پارلمان‌تاریسم با راس تشریفاتی پادشاهی هستم و نه نقشی تشریفاتی مثل ناپولیتانو در جمهوری ایتالیا یا گل در ترکیه. وگرنه نظام تک نفره سلطنتی دیکتاتوری است» آن گاه کمی دورتر چنین نتیجه می‌گیرند: نویسنده { منظور آقای پرچی زاده است } خواسته نظام پادشاهی پارلمانی (مانند آنچه در سوئد و نروژ و ...) را نقد کند «

اگر ما در جستجوی فردایی بهتر و برای میهنمان هستیم باید بدانیم که فقط یکی از عوامل آن فردای بهتر تعیین نوع نظام است. رژیم آینده ایران هرچه باشد پاسخ به سؤالات زیر از ضروریات امروز ماست. آیا اشکال از نظام‌ها می‌آید یا از و گفتار و کردار و زیستار ما؟ با دروغ‌های امثال ثابتی و سخنان ناروای سلطنت طلب‌ها به مخالفین، از جمله دکتر مصدق، وفاق ملی به دست نخواهد آمد. آقای کوشان م اگر اندرز من به آقای رضا پهلوی را فقط به عنوان یک پیشنهاد، برخاسته از انصاف، در فرآیند جستجوی منطقی رشد و تحول جامعه و مبتنی بر واقعیت‌های فرهنگی و تاریخی ما دریافت کنید مطمئن هستم در قضاوت خود تجدید نظر و از بکار بردن صفاتی مانند «تمامیت خواهی و داشتن ذات دیکتاتور» خودداری خواهید کرد. متأسفم از اینکه شما به جای پاسخ به استدلال‌های مندرج در مقاله و رد منطقی آن‌ها تهمت همفکری با خمینی را زدید. شما می‌توانید کماکان طرفدار نظام پادشاهی پارلمانی در ایران باشید، نظامی که هرگز در گذشته تاریخی ما نتوانست واقعیت پیدا کند و هیچ عقل سلیمی باور ندارد که در آینده چنین حاکمیتی میسر باشد. برگردیم به شصت و اندی سال قبل از این روزها. نیمه دوم سال‌های ۲۰ هجری در ایران را در نظر بگیرید سال‌هایی که قانون اساسی مشروطه تا حدی محترم شمرده می‌شد و علیرغم اینکه عمر دولت‌ها کوتاه بود اما مردم و جامعه از آزادی‌های لازم برای ابراز بیان و دفاع از حقوق خود برخوردار بودند و نه تنها امور مملکت می‌گردید بلکه یکی از مهم‌ترین اتفاقات ملی برای استقلال و دموکراسی یعنی ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران تحقق پیدا کرد؛ شاه سلطنت می‌کرد و دولت حکومت. آیا تاکنون از خود سؤال کرده اید چرا این روال ادامه پیدا نکرد؟ اگر ادامه پیدا می‌کرد وضعیت

کنونی ما چگونه می بود ؟ شاید مثل نروژ و انگلستان و بلژیک و ژاپن نمی شد. اما به این روزی که افتاده ایم، نمی افتادیم. فقط کمی «دانستن» لازم است تا بدانیم که با کمال تأسف امروز دیگر دیر شده است و ملت ایران به مدت ۶۰ ساعت نتوانست از حقوق و آزادی های خود بهر مند گردد پس امروز نمی توان نظام پادشاهی پارلمانی سوئد و نروژ و ژاپن را به ایران صادر کرد. ما امکان آن را داشتیم اما متأسفانه از دست دادیم.

تکرار پیشنهاد :

نمادها برای آینده ایران از همین امروز به وجود می آیند و هر نماد بر اساس فعالیت ها و جان فشانی هایش و طبق رهنمودهای که به جامعه ارائه می دهد و هزینه ای که متحمل می شود و ثوق مردم را کسب می کند. نماد بایستی چشم اندازی روشن از آینده جامعه ارائه دهد. گفته می شود آقای رضا پهلوی در مورد نوع نظام آینده سکوت می کند. این سکوت بی معنا نیست، این سکوت همان طلب نظام پادشاهی در ایران است. کما اینکه سکوت در این باره اعتماد برانگیز نیست، آقای رضا پهلوی اگر پادشاهی می خواهد باید به صراحت بگوید در این صورت همکاری جمهوری خواهان با او فقط در شرایطی امکان پذیر است که یک اتحاد بزرگ ملی با مشارکت همه نیروهای جمهوری خواه و غیره جمهوری خواه فراهم گردد. اما اگر اعتقادی به نظام پادشاهی ندارد پس در کنار جمهوری خواهان قرار گیرد و آن را به روشنی بیان کند، این سکوت یا عدم شفافیت اخلاق سیاسی انسان محترم را مورد خدشه قرار می دهد و چنین می شود گمان برد که او از برخی از جمهوری خواهان که به دنبال وفاق ملی هستند را برای رسیدن به هدف خود سوء استفاده می کند. این سکوت بالقوه تضعیف کننده حرکت به سوی وفاق ملی برای انحلال جمهوری اسلامی است بر اساس چنین استدلالی است که پیشنهاد من به آقای رضا پهلوی منطقی پیدا می کند. پیشنهادی که اصلاً جنبه شخصی ندارد، بلکه بر اساس ادله تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی و در فرآیند رشد و تحول جامعه است و میدانم که برخی را خوش نمی آید. از سوی دیگر خاطرنشان می کنم که این پیشنهاد هیچ به مفهوم نادیده گرفتن طرز تفکر عده ای از هم میهنان گرامی که طرفدار رژیم پادشاهی هستند نمی باشد و من برای اندیشه آن احترام قایل هستم و حرف من تنها برای شفافیت و یک پیشنهاد از روی خیرخواهی و میهن دوستی است. زیرا اعتقاد دارم حتی نظام پادشاهی پارلمانی نیز در ایران انجام پذیر نمی باشد. اگر هم تحت شرایطی به انجام برسد عمرش کوتاه مدت خواهد بود و به نفع تحول آینده جامعه ما نیست. اما اگر شاهزاده

تمایل خود را به جمهوری اعلام کند بسیاری از سدها و مشکلات در میان اپوزیسیون ملی و سکولاریسم ایران برطرف خواهد شد.

امروز همه ما در شرایطی هستیم که باید کوشا باشیم تا یک قانون اساسی فکر شده و مترقی که در آن آزادی اندیشه و بیان برای همه کس به طور روشن در نظر گرفته شده باشد و جدایی دین و دولت یا سکولاریسم یا لائسیته با شفافیت کامل تصریح شود و سندی را تدوین کنیم که در جهت حفظ منافع و تأمین نیازهای انسانی همه اقوام ایرانی در چارچوب تمامیت ارضی و استقلال ایران باشد.

پرسش سه :

در خواست از آقای رضا پهلوی شنبه ، 16 اردیبهشت 1391 ، 02:53
مهر داد فر [xiii]

با درود به آقای قاسمی گرامی،

درست است که شرایط اجتماعی ایران قابلیت باز تولید استبداد را دارد. و همچنین ، راست است که؛ نظام پادشاهی در ذات خود تبعیض گراست. آقای قاسمی، شما با در خواست از آقای رضا پهلوی مبنی بر صرف نظر کردن وی از اندیشه سیاسی خود، دور نمای بسیار جذابی از سپهر سیاسی ایران ترسیم نموده اید. به راستی اگر چنین شود ، مانع بزرگی از سر راه دموکرات‌های لایک برداشته خواهد شد. اما متأسفانه این پیشنهاد بنظر یک آرزو میاید تا یک راه حل واقع بینانه. همانطور که شما اشاره کردید پادشاهی خواهی در عرصه سیاسی ایران واقعیت ایست انکار نا پذیر و مانعی برای ائتلاف سکولار دموکرات ها. در اینصورت، حذف صورت مسأله، آنهم با آرزوهایی خوب، دردی را دوا نمیکند. نگارنده این سطور که خود یک دموکرات- لائیک و جمهوری خواه میباشد، از پیشگامانی نظیر آقای قاسمی توقع دارد که بجای آرزو تدابیر واقع بینانه‌ای ارائه دهند.

با احترام مهر داد فر

پاسخ :

آقای مهرداد فر با سپاس از شما، آنچه نوشته شده یک درخواست نیست بلکه یک پیشنهاد بود، من در شرایطی نیستم که از ایشان درخواستی بکنم . نویسنده این سطور نیز مانند شما و شاید هزاران نفر دیگر در جستجوی راه حلی در این شرایط سخت اسفبار و پیچیده برای

میهنمان هست . در بخشهای بعدی این سلسله مقالات راه‌های را که به نظرم درست و عملی می‌رسند ارائه خواهم کرد. راه‌هایی که به همفکری و عقل استدلالی و اندیشه واقع‌گرایانه‌ی دیگر فعالان سیاسی نیاز دارند تا بتوانند عملی شوند.

پیشنهاد آقای امید:

چهارشنبه ، 20 اردیبهشت 1391 ، 22:48

آقای قاسمی گرامی جمهوریخواهان اعم از سوسیال و لیبرال باید خود را قوی کنند و از پراکندگی دست بردارند و یک یا چند چهره معتدل و مدرن ولی جذاب و قوی از نظر فکری و هوش سیاسی را به عنوان رهبر برگزینند و نکته مهم اینکه به سازماندهی نیروها در درون کشور اهمیت دهند. [xiv]

پاسخ :

با خواندن این مطلب حتماً روشن می‌شود که با پیشنهاد شما صدر صد موافقم. باور بفرمایید در این زمینه کوشش می‌کنم و از شما می‌خواهم در کنار ما باشید .

Farhang.ghassemi@cogefi.com > Farhang.ghassemi@cogefi.com

□□□□ □□□□

25/05/2012

paris

[i]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[ii]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;v

iew=article&id=7771:2012-05-12-23-26-25&catid=34:politique

[iii]

Radio Koocheh » « پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است »

<http://radiokoocheh.com/article/161429>

<http://balatarin.com/permlink/2012/5/13/3023844>

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7780:2012-05-13-16-15-12&catid=34:politique

<http://www.azadegi.com/link/2012/05/13/202946>

[iv]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[v]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7771:2012-05-12-23-26-25&catid=34:politique

[vi]

<http://www.newsecularism.com/2012/05/02.Wednesday/050212.Farhang-Ghassemi-A-republican-independant-front.htm>

[vii]

http://www.jjdli.com/fa/index.php?option=com_content&;view=article&id=1039

[viii]

<http://www.rangin->

[kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=3824:2011-04-05-21-47-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=3824:2011-04-05-21-47-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

[ix]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=4202:2011-05-09-17-20-17&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[x]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[xi]

kooshanmad@gmail.com > kooshanmad@gmail.com □□□□

[xii]

<http://radiokoochek.com/article/161589>

[xiii]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[xiv]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

کنفرانس گذار به کدام دمکراسی؟

احمد آزاد



اپوزیسیون جمهوریخواه، دمکرات و خواهان جدایی دین از دولت، باید قبل از همه با ایجاد یک بلوک قدرتمند وارد عرصه رقابت برنامه‌های با نیروها و بلوک‌های دیگری شود که خواهان مشروط نمودن رای و اراده مردم به میراث این یا آن خانواده و شخص هستند و یا این که منشائی مافوق اراده مردم را برای حاکمیت قائل هستند. این بلوک باید حول استقرار بی چون و چرای نظام جمهوری مکی بر اراده جمهور شهروندان کشور، استقلال و مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و حاکمیت ملی مردم ایران و برای پاسداشت آن در هر تحول سیاسی آتی متشکل شود.

در اوایل فروردین ما امسال کنفرانسی در واشنگتن با عنوان «گفتگو برای گذار به دمکراسی» برگزار شد. کمیته برگزار کننده طی سه اطلاعیه از برگزاری این کنفرانس و روند آن گزارشاتی منتشر کرده است. در بیانیه شماره سه این کمیته آمده است که «هدف کنفرانس ایجاد فرصت گفتگو برای فعالان سیاسی پیرامون پروژه‌های گذار به دموکراسی بود و در این راه موفق شد فعالان سیاسی را به بحث و تبادل نظر روی پروژه‌های راهبردی برای گذار به دموکراسی متمرکز کند.» بیانیه تاکید دارد که ویژگی این کنفرانس، تقابل پروژه‌های مختلف با یکدیگر، «پروژه محوری» و عبور از بحثهای نظری - تئوریک می‌بود. لذا از سازمانها و افراد خواسته شده بود تا «طرح عملیاتی خود برای "گذار ایران به دموکراسی" را به کنفرانس ارائه و آن را در میان شرکت کنندگان به بحث و بررسی بگذارند.» و دلیل این امر را کمک به «فعالان سیاسی روی برنامه‌های عملی به جای بحث‌های آکادمیک متمرکز و احیانا در آینده این برنامه‌ها را انسجام بخشیده و از آن نقشه راه ترسیم کنند.» در این بیانیه همچنین تاکید می‌شود که پرسش اصلی این کنفرانس «چگونگی گذار از دولتی مستبد به دموکراسی» بود که ظاهرا این پرسش پس از پایان کنفرانس همچنان بی‌پاسخ مانده است.

بیانیه شماره سه به هفت پروژه ارائه شده به این کنفرانس اشاره کرده و به اختصار به ویژگی‌های آنها می‌پردازد. نگاهی به این پروژه‌ها نشان می‌دهد که نه تنها تفاوت‌هایی در نقشه راه وجود دارد،

بلکه از آن مهمتر، این پروژه‌ها یک مقصد واحدی را هم در نظر ندارند و در جستجوی گذار به «دمکراسی»های متفاوتی هستند. در واقع پروژه‌های ارائه شده به کنفرانس تعریف یکسان و یا هماهنگی از «دمکراسی» ندارند.

یکی از پروژه‌ها، پروژه اصلاح از درون تحت عنوان «دموکراسی دو مرحله‌ای؛ طرح بازگشت اصلاح طلبانه» بود که از سوی آرش غفوری از فعالان ستاد ۸۸ و از اعضای شاخه جوانان جبهه مشارکت، به اجلاس ارائه شد. بنا به گفته بیانیه این پروژه «نگاهی به درون و به اصلاح طلبان به رهبری آقای خاتمی داشت.» هدف پروژه بازگشت اصلاح طلبان از طریق انتخابات به قدرت است و تاکتیک پیشنهادی آن این است که: «برجسته سازی فعالیت سبزها و مرزبندی با اپوزیسیون برانداز ضد نظام به تقویت امکان حضور انتخاباتی اصلاح طلبانه کمک خواهد کرد. انتخابات ریاست جمهوری یازدهم اولین فرصت پیشروی اصلاح طلبان است.» در این خلاصه طرح «دمکراسی دو مرحله‌ای» توضیحی در مورد دمکراسی مورد نظر آن داده نمی‌شود ولی با توجه به شناختی که از اصلاح طلبان و مواضع سیاسی و نظرات آنها وجود دارد و بویژه با شناخت از نظرات خاتمی، به راحتی می‌توان گفت که در این پروژه تغییر نظام مذهبی حاکم بر ایران در دستور کار نیست و در بهترین حالت یک نوع «دمکراسی مذهبی» یا به گفته اصلاح طلبان استقرار «مردم سالاری دینی» را مد نظر دارد.

در کنار طرح آرش غفوری، پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» امیرحسین گنج بخش، نماینده سازمان جمهوریخواهان، طرح شد و «اساس این پروژه عبور سازمان‌یافته از جمهوری اسلامی و ساختن دموکراسی از طریق حاکمیت صندوق رای بود.» با توجه به توضیحات و شناختی که از سازمان جمهوریخواهان ایران وجود دارد، می‌توان گفت که پروژه اینان، رسیدن به یک دمکراسی پارلمانی، انتخابی بودن تمام مسئولین دولتی و حکومتی با رای مردم است. تاکتیک پیشنهادی نیز عبارت است از تبلیغ انتخابات آزاد به همراه تشکیل یک ائتلاف سیاسی، که بتواند با هدایت مبارزه علیه دیکتاتوری انتخابات آزاد را به حکومت تحمیل کند، بدون آن که ثبات اجتماعی را برهم زند. (از نظر اینان انقلاب ثبات اجتماعی را برهم خواهد زد!)

در گزارشی که از پنج پروژه دیگری داده شده، از نوع حکومت و دمکراسی مورد نظر آنها صحبتی به میان نیامده است بلکه عمدتاً به راهکارهای فرضی همچون، تشکیل آلترناتیو در خارج از کشور، «انتخابات برون مرزی» بعنوان راهکاری عملیاتی، دادن ماموریت به

«منتخبین این انتخابات به نمایندگی از جامعه ایرانیان خارج از کشور» برای تلاش در راستای گذار ایران به دموکراسی، پیشنهاد شهریار آهی که همین طرح را با مکانیزم اینترنت و شبکه‌های اینترنتی بدون هرگونه انتخابات و واگذاری سمت نمایندگی به افراد، تحت عنوان «کنگره دیجیتالی» مطرح کرد، و... اشاره شده است. این پروژه‌ها همگی برای «گذار به دموکراسی» راهکارهایی را ارائه می‌دهند که سیمای دموکراسی موردنظر آنها مبهم و گنگ طرح می‌شود. از سوی دیگر اما سابقه سیاسی طراحان این طرح‌ها و وابستگی سیاسی آنها آن چنان روشن است که به راحتی می‌توان بخش‌نگفته پروژه ارائه شده به کنفرانس را حدس زد. بطور مثال شهریار آهی فعال سیاسی طرفدار حکومت موروثی پادشاهی و یکی از چهره‌های شاخص سلطنت طلبان است و طبعاً پروژه‌ای که ارائه می‌دهد، نمی‌تواند چیزی جدا از پروژه سلطنت طلبان برای بازگشت نظام پادشاهی به ایران باشد. دموکراسی مورد نظر آنها نیز اگر مشابه نوع «دموکراسی» رضاشاه و محمد رضاشاه نباشد، در بهترین حالت دموکراسی مشروطه سلطنتی است.

در این نوشته قصد بر بحث آکادمیک پیرامون دموکراسی و تعاریف و برداشتهای گوناگون از آن نیست. در همین بیانیه کوتاه، ملاحظه می‌شود که حداقل سه نمونه از دموکراسی و سیمای حکومت آینده از سوی این پروژه‌ها ارائه شده است، دموکراسی دینی، دموکراسی پادشاهی و دموکراسی جمهوری پارلمانی. در سطح اپوزیسیون علاوه بر این سه طرح، پروژه‌های دیگری هم وجود دارند که نمایندگان‌شان در این کنفرانس حضور نداشتند، وگرنه آنها نیز بر این تنوع می‌افزودند.

اپوزیسیون حکومت اسلامی پراکنده است و دلائل متعددی برای این پراکندگی می‌توان برشمرد ولی یکی از مهمترین این دلائل وجود برنامه‌های مختلف برای فردای برکناری این حکومت از قدرت است. شکست پروژه اصلاح طلبی و اخراج اصلاح طلبان از دستگاه‌های حکومت در چند سال اخیر، بر پروژه‌های آلترناتیو افزوده است و اگر تا قبل از خرداد ۷۶، کمتر کسی جرأت ارائه یک آلترناتیو مذهبی، ولو یک حکومت مذهبی «لایت» را داشت، اکنون این نیرو با طرح پروژه اصلاح حکومت از درون و استقرار «مردم سالاری دینی» تلاش می‌کند تا ضمن حفظ نظام مذهبی موجود، جایی برای خود در میان اپوزیسیون تاریخی حکومت اسلامی باز کند، اگرچه که این نیرو اپوزیسیون نظام نیست. (آرش غفوری در یادداشتی پس از کنفرانس و در مقابل سوالاتی که از وی درباره شرکتش در این کنفرانس شده با روشنی تمام می‌گوید که: «من به نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران باور دارم، به قانون اساسی

ملتزم هستیم و به جنبش سبز در معنای اصلاح طلبانه آن که در منشور جنبش سبز ارائه شده است وفادارم... تنها موردی که در مورد من، به درستی گفته شد صحبت های آقای دکتر نوری علا بود که گفتند شما اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیستید، بلکه بخشی از نظام موجود هستید که می‌خواهید به قدرت برگردید. من هم تایید کردم.»

اختلافات اپوزیسیون حکومت اسلامی جنبه‌های گوناگونی دارد ولی می‌توان آنها را به دو دسته مجزا تفکیک کرد: اولی اختلاف بر سر نوع حکومت آینده، پس از برکناری این حکومت است که در همین نوشته حداقل سه مورد برشمرده شد. دیگری اختلاف بر سر چگونگی رسیدن به این هدف است، بطور مثال در جمع نیروهای جمهوری خواه سکولار-لائیک، بخشی بر همراهی و ائتلاف سیاسی با اصلاح طلبان دینی تاکید دارند، در حالیکه بخش دیگر بر استقلال از جناح‌های حکومتی و پیشبرد یک برنامه مستقل جمهوری‌خواهی پای می‌فشارند.

می‌توان بر سر نقشه راه، آنجا که هدف نهائی مورد توافق است، به بحث و گفتگو نشست و باید نیز چنین کرد. چنین گفتگویی سازنده و چنین ائتلافی ممکن و پایدار خواهد بود. اما چگونه می‌توان پیرامون نقشه راه بحث کرد و «طرح عملیاتی» ریخت، زمانی که مقصد این راه‌ها یکی نیستند. معیار ائتلاف چیست؟ با حذف هدف پروژه سیاسی از برنامه ائتلاف به منظور گسترده تر کردن حوزه موتلفین، عملاً سیاست «نفی» به محور ائتلاف تبدیل خواهد شد و بقولی این ائتلافی خواهد بود از «بغض معاویه و نه از حب علی».

کمیته برگزار کننده هیچ توضیح نمی‌دهد که چگونه می‌توان پیرامون هدفی که خود ناروشن بوده و مورد توافق شرکت کنندگان نیست، کنفرانسی به جهت رسیدن به یک نقشه راه سازمان داد. آیا این جلسه و جلساتی از این دست، از همان ابتدا محکوم به شکست نیستند؟ چگونه می‌توان حول «گذار به دموکراسی در ایران» به تفاهم و توافق رسید، در حالی که برداشت و تعریفی یکسان از خود «دموکراسی» در بین شرکت کنندگان وجود ندارد؟ آیا این امر بدیهی از دید برگزارکنندگان پنهان بوده است؟ دشوار بتوان پذیرفت که آنها با اختلافات نظری در میان دعوت شدگان به این کنفرانس پیرامون مضمون حکومت آینده و رابطه آن با دموکراسی بی‌اطلاع بوده باشند.

اپوزیسیون در کلیت خود با تردید با چنین تلاش‌هایی برخورد می‌کند و بی‌دلیل نیست که از شصت نفر دعوت شده به این کنفرانس تنها بیست نفر پذیرفته‌اند. هدف برگزارکنندگان از چنین کنفرانس‌هایی چیست و

آنها در جستجوی چه هستند؟ آیا هدف، آلترناتیوسازی از طریق کنار هم نشاندن سلطنت طلبان، اصلاح طلبان و اپوزیسیون دمکرات و چپ است؟ پاسخ این پرسش را سازماندهندگان این گونه جلسات باید دهند. اما یک نکته روشن است، و آن کم‌کاری و بی‌اعتنائی جمهوریخواهان دمکرات و لائیک و چپها به امر تشکیل یک ائتلاف سیاسی جمهوریخواه است که زمینه را برای این گونه جلسات فراهم می‌کند.

اپوزیسیون جمهوریخواه، دمکرات و خواهان جدایی دین از دولت، باید قبل از همه با ایجاد یک بلوک قدرتمند وارد عرصه رقابت برنامه‌ای با نیروها و بلوک‌های دیگری شود که خواهان مشروط نمودن رای و اراده مردم به میراث این یا آن خانواده و شخص هستند و یا این که منشائی ما فوق اراده مردم را برای حاکمیت قائل هستند. این بلوک باید حول استقرار بی‌چون و چرای نظام جمهوری متمرکز بر اراده جمهور شهروندان کشور، استقلال و مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و حاکمیت ملی مردم ایران و برای پاسداشت آن در هر تحول سیاسی آتی متشکل شود.

۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ - ۷ مه ۲۰۱۲